

مقدمه

دو سه سالی است در محافل مرتبط با اصلاح طلبان، پرسش‌های تازه‌ای پیرامون پیشبرد اصلاحات دموکراتیک در قدرت یا در خارج از قدرت شنیده می‌شود. از یکدیگر می‌پرسیم حضور در قدرت تا چه حد ضرورت دارد و بدون حضور در قدرت، تا چه حد می‌توان در جامعه مدنی فعال بود؟ کسانی به شدت از ضرورت تلاش در عرصه‌های اجتماعی و فرهنگی دفاع می‌کنند و کسانی برای پیشبرد اصلاحات به راس هرم قدرت اشاره دارند.

از نگاه یک شهروند ساده این قبیل پرسش‌ها طنین و معنایی پیدا می‌کنند و پاسخ‌هایی برمی‌انگیزند. راست این است که این پرسش‌ها با انتخاباتی که در راه است، رابطه دارند و چند و چون پاسخ به آن‌ها، کاربردهایی دارد. از این حیث پاسخ به نظر روشن است. برای یک نیروی فعال سیاسی، این قبیل پرسش‌ها در گرمای کنش سیاسی بی‌معناست. یک نیروی فعال سیاسی، هیچ مجالی برای حضور در راس هرم قدرت سیاسی را از دست نمی‌دهد، چرا که از دست دادن هر فرصت، مجالی به رقیب سپردن است، چنان‌که هیچ کس هیچ روزنی در عرصه عمومی و جامعه مدنی را نیز به دیگری واگذار نمی‌کند. در واقع حضور در راس هرم قدرت و رسوخ و نفوذ در جامعه مدنی، پویزه برای یک نیروی طرفدار اصلاحات دموکراتیک، دو روی یک سکه‌اند. هر یک زمینه‌ساز دیگری است و هر کدام برای دیگری فرصت بقا و دوام فراهم می‌کنند. نیروی سیاسی باید از هر فرصتی بهره‌برداری کند. سیاست، سرمایه و اقتصاد نیست که الزاما تابع قاعده ثروت باشد. توجه به جایی، نیروی سیاسی را از جای دیگر محروم نمی‌کند بلکه به عکس همواره توجه به جهات گوناگون، موفقیت عمل و بهره‌وری را افزون می‌سازد.

اما می‌توان پرسید این احساس دوگانگی از کجا حادث شده است؟ مگر تحلیل نمی‌کردیم که جنبش اصلاحات، پیوند سیاستمداران به حاشیه قدرت رانده شده و گروه‌های به حاشیه رانده شده مردم بوده است؟ اینک چگونه است که باید میان تلاش در عرصه قدرت و تلاش در عرصه جامعه مدنی یکی را اختیار کنیم؟ حقیقت آن است که اصلاح طلبان، میراث‌دار یک خیزش عمومی، البته در حد مشارکت گسترده در یک انتخابات هستند و از ناحیه همان رویداد، در عرصه سیاسی سرمایه‌ای اندوخته‌اند. آنان هشت سال استقرار در مسند حاکمیت را در کارنامه خود دارند، اما اینک با وضعیتی مبهم در عرصه افکار عمومی روبرو شده‌اند. از سوی روشنفکران و دانشجویان صاحب نظر، این سوال مطرح است که در مشارکت سیاسی چه مطلوبیتی وجود دارد و به فرض پیروزی اصلاح طلبان، قرار است چه اتفاقی بیفتد؟ چه کاری از ما ساخته خواهد بود؟ آیا بهتر نیست انتخابات را فراموش کنیم و به کاری اساسی‌تر در عرصه عمومی همت گماریم؟ بخش‌هایی از مردم نیز که اصولا تمایلی برای مشارکت در انتخابات ندارند، می‌پرسند برای چه مشارکت کنیم؟ همه مثل هم‌اند.

آن پیوند هیجان انگیز که میان شماری از بازیگران اصلاح طلب و بخش قابل توجهی از مردم برقرار شد، اینک با گسیختگی‌هایی مواجه است. این گسیختگی، منطبق تلاش برای تحصیل قدرت و تلاش در عرصه عمومی را دوگانه کرده است. برای تحصیل قدرت، قبل از جلب افکار عمومی، باید در مناسبات رسمی قدرت وارد شد، مذاکره کرد، امتیازاتی داد، با کسانی مرزبندی کرد، جلب اعتماد و اطمینان کرد، اما برای تلاش در عرصه عمومی، باید نشریه چاپ کرد، به بحث‌های نظری روی آورد، نهادهای مستقل مردمی تشکیل داد و... اما اگر دقیق شویم، این هر دو دست‌کم برای یک نیروی طرفدار اصلاحات دموکراتیک تلاش‌هایی معیوب‌اند و هیچ یک به نتیجه نمی‌انجامند. به علاوه هر یک از این دو، بازیگران مستقل خود را طلب می‌کنند.

نگارنده تلاش دارد در این یادداشت، از منظر گفتار سیاسی این معضل را مورد بررسی و کاوش قرار دهد.

اخلاق و تورم نشانه‌های زبانی

سرمایه اصلی اصلاح طلبان، سخن است. در کمتر دوره‌ای از تاریخ ایران، این همه نشریه و بیانیه و سخنرانی و میزگرد و گفت‌وگو، تولید تورم و مصرف شده است. در زمان اصلاح طلبان سخنوران در راس امور بودند. دکتربین‌های سیاسی آنان سخن با گفت‌وگو دارند. آنان حتی در عرصه بین‌المللی نیز با نظریه‌گفت‌وگوی تمدن‌ها در صدد حل معضلات جهانی‌اند. می‌توان با اطمینان گفت در میدان اصلاح طلبان با تورم نشانه‌های زبانی مواجهیم. ایشان در باب کم و کیف سیاست و اقتصاد و امور داخلی و بین‌المللی، کیسه‌ای پر دارند. این همه استاد دانشگاه و روشنفکر و نویسنده مطبوعات، سال‌ها گفته‌اند و نوشته‌اند به حدی که تقریبا ذهنیت جمعی را به خود اختصاص داده‌اند. قدرت اصلاح طلبان در وجه ادراکی چنان است که تقریبا



اخلاق و منازعه سیاسی

محمدجواد غلام‌فرزاکاشی

تمامی رقبای انتخاباتی خود را وادار کردمانند با زبان آنان سخن بگویند و مفاهیم آنان را به کار بندند. در اوایل دهه هفتاد و پیش از ورود اصلاح طلبان به عرصه قدرت، این نشانه‌های زبانی یا افقی در آینده پیوند خورده بود. هنگامی که تورم نشانه‌های زبانی با چیزی در آینده پیوند می‌خورد، بویژه اگر آینده مذکور تحصیل شدنی نیز انگاشته شود، فوق‌العاده برانگیزاننده خواهد بود. اما اینک این تورم نشانه‌های زبانی با تجربه‌ای در گذشته پیوند خورده است. بسیاری از مردم، با توجه به تجربه سه چهار سال گذشته، بر این باورند که دوره اصلاحات دوران مقبول تری بوده است و همه سرمایه اصلاح طلبان امروز، ناشی از همین پیوند است. اهمیت و قدرت سیدمحمد خاتمی نیز عمدتاً از همین ناحیه نشأت می‌گیرد. او حلقه‌ای است که بازگشت آن دوره را باورپذیر می‌کند. اما بدیهی است که آن گذشته جز برای معدودی نویسنده و روشنفکر و هنرمند، چندان برانگیزاننده نیست تا اصلاح طلبان از موفقیت خود مطمئن باشند. آنچه اصلاح طلبان را نگران می‌کند، توانایی جلب افکار عمومی و تحصیل یک پیروزی قاطع است. شکست در انتخابات، یکباره آن تورم نشانه‌های زبانی را دستخوش بحران می‌کند. همین وضعیت برای رقیب نیز وجود دارد. شکست در انتخابات به معنای اعتباریابی نشانه‌های زبانی رقیب اصلاح طلب است و این اعتباریابی مجدد وضعیت غیر قابل جبرانی برای آنان به ارمغان خواهد آورد. خوب دقت کنید همه معضل در همین نکته نهفته است؛ اینک اعتبار منظومه‌ای از نشانه‌های زبانی، وامدار استقبال یا عدم استقبال مردم در عرصه یک انتخابات است. درست همین جاست که تردیدها رنگیخته می‌شوند. گروهی بر این باورند که باید از خیر انتخابات و پیروزی در آن گذشته چرا که بی‌اعتبار شدن آن نشانه‌های زبانی، فرصت‌های موجود برای تولید و مصرف آن نشانه‌ها را از میان خواهد برد. گویی کسانی بر سر فعالان سیاسی اصلاح طلب فریاد می‌کشند: دوستان دست بردارید، این بازار محدود تولید و مصرف را نیز از ما خواهید گرفت.

اما واقعیت آن است که این تنها فعالان سیاسی اصلاح طلب نیستند که باید در باب کم و کیف این نشانه‌های زبانی تردید کنند بلکه روشنفکران و مولدان فکر و نویسندگان نیز باید به همان میزان در این زمینه بیندیشند. چه معضلی در این تلبار نشانه‌های زبانی هست که آن را این

چنین دستخوش مخاطره می‌کند؟ نکته آن است که انبوه نشانه‌های زبانی اصلاح طلبان، در پیوند با افقی پیش روی یا پشت سر، برانگیزاننده و محرک بوده و تا حدودی هستند اما فاقد یک بعد اخلاقی موثر به شمار می‌رود. مقصود خود را با یک تمثیل روشن می‌کنم. مارکس و انگلس ایده‌های انقلابی خود را زمانی عرضه می‌کردند که پیشاپیش جنبش‌های کارگری بخشی از اروپا را در اشغال خود داشت. مارکس از تحول تاریخی سخن می‌گفته در مانیفست خود علیه بورژواها و نظام سرمایه‌داری بیانیه‌های تهدیدآمیز می‌خواند و از ضرب‌آهنگ تند گام‌های پیشرونده کارگران سخن می‌گفت. اما در قسرن بیست و هفتمی که مارکس مرده بود و جنبش‌های کارگری فرونشسته بودند مارکسیست‌ها با یک معضل بزرگ مواجه بودند: متقاعد کردن کارگران به خیزش انقلابی. اینک نه تحلیل‌های جامعه‌شناختی و اقتصاد سیاسی به کمک آنان می‌آید نه اصرار بر محتوم بودن مرگ سرمایه‌داری. چنین بود که مارکسیست‌هایی چون کواچ از ضرورت گشودن باب سخن اخلاقی در این زمینه سخن می‌گفتند. کسی باید به آنان می‌گفت که چرا اخلاقاً موظفند در راه منافع پرولتاریا دست به قیام بزنند. اما همان طور که تلاش مارکسیست‌های قرن بیستمی برای احتجاج اخلاقی و برانگیختن مردم به ورود در صحنه سیاست نیازمند بازبینی ساختار اندیشه مارکسیستی بود، اصلاح طلبان نیز با چنین معضلی مواجهند. آنان که از ضرورت فعالیت در عرصه جامعه مدنی سخن می‌گویند دهها مقصود دیگر دارند که همه درست و بجا هستند. اما تصور من آن است که در شمار آن دهها طریق مذکور، طرح زبان و بیانی تازه در گفت‌وگوی با مردم نیز ضروری است. اینک اصلاح طلبان نیاز دارند صرف‌نظر از نتیجه انتخابات، از خود به منزله سوژه‌هایی اخلاقی دفاع کنند در حدی که مردم حاضر به صرف هزینه برای آنان باشند. به این معنا، من با این گزاره موافقت دارم که نباید تنها در عرصه سیاسی به تولید تب عمومی برای مشارکت در پای صندوق‌های رای اکتفا کرد. باید کمی هم به عرصه عمومی نگریست و مجالی برای تداوم حیات در آن جا جست.

سخن اصلاح طلبان فاقد بعد اخلاقی نبود. بعد اخلاقی گفتار اصلاح طلبان، در مقابل بعد اخلاقی گفتار رقیب که بر گرفته از ارزش‌های جمعی و ایدئولوژیک و دینی بود، بر ارزش‌ها و حقوق فردی

بنیاد اخلاقی
گفتار بسیج کننده
سیاسی، مساله
اساسی امروز
ماست البته بدیهی
است که مقصود اخلاق
سیاسی است و اخلاق
سیاسی نه فقط با منازعه
سیاسی بیگانه نیست، بلکه به
عکس، حاصل آن است

انکا داشتند. چنین بود که یکباره زبان حقوقی در ساختار کلامی اصلاح طلبان نقشی بی‌بدیل پیدا کرد و حقوقدانان بر صدر نشستند. اصلاح طلبان خوب و بد اخلاقی را بر مبنای حریم حقوقی شهروندان تعریف کردند. این که از حقوق بشر دفاع می‌کردند نیز از همان مبانی برمی‌خاست. گفتار حقوقی، از حریم فرد تنها و شئون او در مقابل دولت سخن می‌گفت. از آزادی بیان او دفاع می‌کرد و مدافع حق انتخاب او در زمینه لباس و الگوی زیست و رفتار و سلوک فردی‌اش بود. فریادش از در بند شدن یک روزنامه‌نگار برمی‌خاست و حتی در بیانیه انتخاباتی‌اش در همین دور پیشین انتخابات ریاست جمهوری، چنان نازک‌دل شده بود که از حقوق ویلاگ نویسان هم دفاع می‌کرد. در کانون وجه اخلاقی گفتار اصلاح طلبان، فرد صاحب حق نشسته بود که می‌خواست به روال خود سخن بگوید، به روال خود زندگی کند و خود الگوی حیاتش را انتخاب کند. مساله اصلی او رهایی از قیود بیرونی و وصول به نهایت آزادی در زندگی شخصی بود و این همه البته متکی بر ارزش‌های مثبت اخلاقی و انسانی بود.

این ارزش‌های اخلاقی، برای بسیج اقشار محدودی موثر و برانگیزاننده‌اند. اما چندان موثر نیستند که در موفقیت خاص ایران، موجد ابقا و تداوم حیات یک گفتار در عرصه عمومی باشند. اصلاح طلبان خوب از مصالح و منافع فردی سخن می‌گویند و از آن‌ها دفاع می‌کنند اما قادر نبوده‌اند از چیزی به نام نفع یا خیر عمومی دفاع کنند. ایشان در عرصه عمومی نماد و نماینده هیچ خیری

و نفسی بود. این خیر یا نفع عموم، گاهی در گستره ملی موضوعیت پیدا می‌کند و گاه در عرصه یک طبقه یا گروه اجتماعی. در چنین شرایطی، کافی است صحنه سیاسی کمی از بسیج ساده برای یک انتخابات پیچیده‌تر شود. آن گاه کسی قادر است همچنان از قدرت در عرصه منازعه سیاسی سخن بگوید که در عرصه اجتماعی، نماینده واقعی یک گروه همبسته و واقعی باشد. نوسان اصلاح طلب فراموش کرده‌اند که جامعه ایرانی، پس از تجربه انقلاب و به عرصه سیاسی کنش‌آیند ارزش‌ها و هنجارهای دینی و اجتماعی، گاهی به وضع طبیعی هابزی شباهت پیدا می‌کند. در چنین شرایطی، دفاع از حقوق و آزادی‌های فردی، تنها به معنای حفظ حریم فردی در مقابل دولت نیست بلکه در کارکرد عینی و اجتماعی‌اش گاه به معنای کاربست همان حقوق هابزی است که در وضع طبیعی مجاز است. هر کس مجاز است برای تأمین حقوق فردی‌اش به هر کاری دست بزند از قریب و حقه گرفته تا از میان برداشتن طرف مقابل. این نکته بویژه در فضاهای شهری موضوعیت پیدا می‌کند.

ممکن است در افق دیدمان ممکن نباشد دریابیم که ما به منزله نگاتیو وضع موجود، موید و تقویت‌کننده وضعیت موجودیم. کسانی به نام دفاع از ارزش‌های دینی و اخلاقی و انقلابی، هر چه را میراث تاریخی و جمعی این مردم استه حراج کرده‌اند. جامعه عریان شده جامعه غیر قابل اعتمادی است. گاه ما به منزله نگاتیو این وضعیت و جان آنان را ناخواسته به آسودگی می‌خوانیم که نگران نباشید، در این عالم همه چیز بر محور منافع و خواست‌ها و عقلانیت فردی شما در چرخش است. از زندگی حول و حوش منافع فردی‌تان هیچ شرم‌منده نباشید. جامعه‌ای که در ایران به وضعیت طبیعی هابزی نزدیک می‌شود لزوماً برای تأسیس جامعه مدنی و دولت لویاتانی تن به عقد قرارداد نمی‌دهد، بلکه پیشاپیش یک دولت رانتی وجود دارد که می‌تواند با خیال آسوده سر سفره رانت او بنشیند و به ریش هر چه اصلاحات دموکراتیک است بختند. وضعیت رقیب

به حسب ظاهر، رقیب اصلاح‌طلبان در مقابل شعار دموکراسی‌خواهی و آزادی، از نشانه عدالت برای بسیج استفاده می‌کند. گفتار عدالت عملاً گفتاری مسیوق به مبادی جماعت‌گرایانه است و با سهولت بیشتری بر مبادی اخلاقی و مفاهیمی نظیر خیر

و نفع عمومی دست‌کم برای گروه‌ها و طبقات خاص اجتماعی تکیه می‌کند. شاید همان قدر که تکیه ایده دموکراسی بر امر عمومی با دشواری‌های نظری و مفهومی و تکلف و پیچیدگی‌هایی همراه است، جدا کردن ایده عدالت از مفهوم امر عمومی نیز دشوار و پیچیده باشد. اما گویش و عملکرد دولت طی سه چهار سال اخیر نشان می‌دهد که ظاهر بر این امر مهم توفیق یافته است. دولت با کاربست دو تمهید موفق به خالی کردن شعار عدالت از مقوله امر عمومی شده است. نخست تکیه بر تصویری عوامانه از مفهوم عدالت بوده است تصویری که بر پایه توزیع مستقیم امکانات مالی میان اقشار فرودست استوار است. اعمال این رویه هنگامی که با افزایش شگفت‌انگیز و فوری تورم نیز همراه باشد، فرد ضعیف و فرودست را هدف می‌گیرد و با تأمین نسبی منافع فوری و شخصی، او، اثبات می‌کند مقوله عدالت هیچ ربطی به هویت‌های جمعی و طبقاتی ندارد. این رویه اعمال عدالت همان نقشی را در میان اقشار فرودست ایفا می‌کند که مفاهیم فردبنیاد لیبرالی در میان اقشار طبقه متوسط شهری. آن مفاهیم همان طور که فرد را در هویت فردی‌اش و مستقل از سرنوشته جمعی و طبقاتی و گروهی برجسته می‌کند، در میان اقشار فرودست روستایی و حومه‌نشین شهری نیز کیسه برنج تولید می‌کند. الگوی توزیع امکانات تحت عنوان عدالت به تجوی عمیق، این خاصیت را داشته است که طرد و هدم مفهوم امر عمومی را در میان اقشار فرودست شهری و روستاییان متحقق کند.

علاوه بر این، رقیب برای بسیج اقشاری از مردم از گفتارهای محرک و برانگیزاننده که حاصل استحصال بی‌رویه مفاهیم و نمادهای دینی است بهره می‌گیرد. این الگوی تحریکی نیز از هر گونه وجاهت اخلاقی در عرصه سیاسی تهی است. اخلاق سیاسی صرفاً بر بنیاد ذرک امر عمومی استوار است. جالب توجه است که حتی آوردن این الگوی بسیج با شبکه‌های توزیع رانت می‌دان گشوده و موثری برای تحلیل قدرت برانگیزاننده همان نمادهای محرک نیز به وجود آورده است. در چنین شرایطی رقیب نیز بیش از گروه اصلاح‌طلبان با معضل بسیج افکار عمومی مواجه است. اینک آن کسانی که از شبکه‌های توزیع امکانات و رانت تحت عنوان عدالت بهره گرفته‌اند تمهیدی برای پشتیبانی از این نیروها در خود احساس نمی‌کنند. به این ترتیب از دست دادن مواضع

مستقر قدرت بیش از اصلاح‌طلبان آنان را در موضع نامعلوم قرار خواهد داد. چنین است که آنان بیش از اصلاح‌طلبان نیازمند بازتعریف خود بر مبنای الگوی اخلاقی و هنجارمند از حیات سیاسی در عرصه عمومی اند. به عبارت دیگر، آنان نیز باید خود را در معرض پرسش اصلاح‌طلبان قرار دهند که آیا فعالیت در هرم قدرت سیاسی کفایت می‌کند یا ضروری است کمی به بنیادسازی در عرصه عمومی و جامعه مدنی پرداخت.

تصور می‌شود آنان نیز به اندازه اصلاح‌طلبان برای بنیادسازی اخلاقی گفتار خود نیازمند تجدیدنظر در برخی مبنای هستند. اگر اصلاح‌طلبان به واسطه تکیه صرف بر منافع و حریم خصوصی، در تله یک گفتار فاقد اخلاق سیاسی دچار آمده‌اند، اصولگرایان نیز به واسطه تکیه بر منظومه‌های ارزشی بی‌اعتنا به خواست و منافع عینی و بالفعل گروه‌ها و طبقات اجتماعی، در دام یک گفتار فاقد وجاهت اخلاقی گرفتارند.

سخن آخر

ملاحظه می‌کنیم که بنیاد اخلاقی گفتار بسیج‌کننده سیاسی، مسأله اساسی امروز ماست. البته بدیهی است که مقصود اخلاق سیاسی است و اخلاق سیاسی نه فقط با منازعه سیاسی بیگانه نیست بلکه به عکس حاصل آن است. اما منازعه اگر به جد منازعه‌ای سیاسی باشد، فضائل اجتماعی را افزوده می‌کند. ارزش افزوده منازعه سیاسی اگر به جد سیاسی باشد به تولید هنجارهای جمعی و اخلاقی منجر خواهد شد. اصلاح‌طلبان برای آن که بخشی از منازعه فرساینده ارزش‌های اجتماعی به روال فعلی نباشند، دست‌کم نیازمند دو اقدام اساسی هستند: اول آن که پایگاه‌های اجتماعی خود را تعریف کنند تکیه صرف بر جوانان وابسته به طبقات متوسط شهری، در دراز مدت مولد هویت ماندگاری برای این جریان نخواهد بود و دوم آن که برای تولید هویت‌های همبسته و یادوام اجتماعی، در برخی مبادی نولیبرالی خود تجدیدنظر کنند.

نولیبرالیسم نه بر مبنای صلح و کذب و اعتبار گزاره‌های مقوم آن، بلکه بر مبنای کارکرد ضمنی آن در موقعیت بالفعل امروز، سیاست و سیاست‌ورزی را دستخوش بحران کرده و شاید نقطه پایانی بر سیاست‌ورزی نهاده است. عبور از مبادی مذکور و تعریف مقوله خیر عمومی با مبادی تازه، اصلاحات دموکراتیک در ایران را سمت و سویی تازه خواهد بخشید.